



نقطه عطف در تاريخ معاصر افغانستان:

شورای نظار و ایجاد بحران هویت ملی



پیش گفتار

در فصل‌های پیشین این درس، مفاهیم بنیادین دولت، حاکمیت، ساختارهای عنعنوی قدرت و نظام‌های حکومتی در افغانستان را بررسی کردیم. دیدیم که چگونه نمونه‌های تاریخی حکومت‌داری (لودی، سوری و درانی) در طول قرن‌ها، سرنوشت سیاسی این سرزمین را رقم زده‌اند. اکنون در این فصل، به یکی از حساس‌ترین و سرنوشت‌سازترین مقاطع تاریخ معاصر افغانستان می‌پردازیم: به قدرت رسیدن «شورای نظار» (ربانی-مسعود) در سال ۱۹۹۲ و تداوم آن پس از سال ۲۰۰۱.

استدلال اصلی این فصل آن است که این دوره، نه تنها یک جابه‌جایی ساده قدرت، بلکه آغاز یک پروسه سیستماتیک شکستن سمبول‌های ملی، تضعیف هویت فراگیر «افغانی» و ایجاد شکاف عمیق قومی در جامعه افغانستان بود. این پروسه، که با مشوره برخی مشاورین خارجی و با هدف مقابله با «دولت پشتون‌محور» آغاز شد، در نهایت به اضمحلال اردوی ملی، فروپاشی دولت و ایجاد یک «حکومت موازی» انجامید که زمینه‌ساز سقوط جمهوری در سال ۲۰۲۱

گردید. هدف این فصل، ارزیابی مستند این رخدادها و استخراج درس‌های لازم برای حال و آینده افغانستان، به‌خصوص برای نسل جوان و دیاسپورای افغان است.

۱-زمینه‌های تاریخی: فروپاشی دولت نجیب‌الله و توافقتنامه پشاور:

پس از خروج نیروهای شوروی در سال ۱۹۸۹، دولت داکتر نجیب‌الله با تکیه بر حزب دموکراتیک خلق و سازمان امنیت دولتی (خاد)، کوشید تا بقای خود را تضمین کند. اما فروپاشی اتحاد شوروی در سال ۱۹۹۱، این دولت را از حامی اصلی خود محروم ساخت. در چنین شرایطی، گروه‌های مجاهدین که سال‌ها در خارج از کشور سازماندهی شده بودند، با حمایت پاکستان و عربستان، برای تسلط بر کابل آماده می‌شدند.

در ۲۴ اپریل ۱۹۹۲، نمایندگان گروه‌های مجاهدین در پشاور، تحت فشار پاکستان، «توافقتنامه پشاور» را امضا کردند. بر اساس این موافقتنامه، قرار بود یک دولت موقت به رهبری صبغت‌الله مجددی تشکیل شود و سپس قدرت به برهان‌الدین ربانی منتقل گردد. اما این توافقتنامه از ابتدا با نقص‌های ساختاری جدی روبرو بود:

- **حذف نیروهای میانه‌رو:** این توافقتنامه، تنها گروه‌های جهادی را در بر می‌گرفت و هیچ جایگاهی برای نیروهای سیاسی میانه‌رو، روشنفکران و یا خود دولت نجیب‌الله در نظر نگرفته بود.

- **نادیده گرفتن ساختارهای عنعنوی:** توافقتنامه پشاور، برخلاف سنت تاریخی افغانستان (مانند الگوی درانی)، هیچ مکانیسمی برای مشارکت قبایل و اقوام مختلف در قدرت پیش‌بینی نکرده بود.

- **تقسیم ناعادلانه قدرت:** قدرت عملاً در دست یک حلقه محدود از رهبران جهادی، بخصوص برهان‌الدین ربانی (تاجیک) و احمدشاه مسعود (تاجیک) متمرکز شد و سایر اقوام، بخصوص پشتون‌ها، از سهم مناسب در قدرت محروم ماندند (خالدی، تاریخ مستند افغانستان، ج ۲، ص ۲۸۴).

۲- به قدرت رسیدن شورای نظار و آغاز پروسه تخریب:

با ورود نیروهای مسعود به کابل در ۲۵ اپریل ۱۹۹۲، «شورای نظار» که در حقیقت شاخه نظامی و سیاسی حزب جمعیت اسلامی به رهبری ربانی و مسعود بود، کنترل پایتخت را به دست گرفت. این گروه، اگرچه در ظاهر بخشی از دولت اسلامی انتقالی بود، اما در عمل، قدرت واقعی را در دست خود متمرکز کرد و به‌عنوان یک «دولت درون دولت» عمل می‌نمود.

بر اساس گزارش‌های معتبر، از همان روزهای نخست، پروژه سیستماتیک تخریب سمبول‌های ملی و تضعیف هویت فراگیر «افغان» آغاز شد. این پروژه، که به‌گفته برخی منابع، با مشوره مشاورین خارجی (از جمله ویلیام میلی و داکتر امین صیقل) طراحی شده بود، استدلال می‌کرد که «اقوام غیرپشتون دیگر نمی‌خواهند مانند گذشته دولت پشتون‌محور را ادامه دهند» (خالدی، مکتب حکومت‌داری پشتون، فصل ۹ و ۱۲).

۳- پیامدهای مخرب پروژه شورای نظار:

۳/۱. اضمحلال اردوی ملی و دولت:

یکی از نخستین اقدامات شورای نظار، انحلال تدریجی اردوی ملی افغانستان بود. اردویی که در دوران عبدالرحمن‌خان بنیان‌گذاری شده و در دوران جمهوری دموکراتیک، به‌عنوان یک نهاد ملی و نسبتاً منسجم شناخته می‌شد، با سیاست‌های «پاکسازی قومی» و بی‌توجهی، به‌شدت تضعیف شد. بسیاری از افسران مجرب و غیرتاجیک، از اردو اخراج یا مجبور به ترک کشور شدند. این اقدام، خلای قدرت نظامی عظیمی ایجاد کرد که بعدها گروه‌های مسلح غیرمسئول و در نهایت طالبان از آن بهره‌برداری کردند.

۳/۲. هجوم فرهنگی و تضعیف زبان دری:

دوره جمهوری اسلامی (۲۰۰۱-۲۰۲۱) شاهد «هجوم فرهنگی گسترده» از سوی ایران بود. هدف این هجوم، «تسحیل» (ادغام) زبان دری افغانستان در فارسی مروج ایران بود. این عمل با سرمایه‌گذاری وسیع در رسانه‌های افغانستان توسط ایرانی‌ها صورت گرفت. به‌عنوان مثال، تلویزیون‌هایی مانند «طلوع» تنها افراد فارغ‌شده از مؤسسات تعلیمات عالی در ایران را استخدام می‌کردند و گفته می‌شود که فرهنگستان زبان دولت ایران رسماً بیش از ده هزار واژه ساخته‌شده را به وزارت فرهنگ افغانستان پیشنهاد کرد (شجاع، ۲۰۲۶).

این سیاست، نه تنها به استحاله زبان دری انجامید، بلکه هویت فرهنگی مشترک افغانستان را نیز تضعیف کرد. زبان دری، که همواره به‌عنوان «زبان وصل» و میراث مشترک خراسان بزرگ شناخته می‌شد، به‌تدریج به ابزاری برای «فارسی‌سازی» با میراث پشتو و سایر اقوام تبدیل شد.

۳/۳. انحصار قدرت و زراندوزی توسط یک حلقه خاص:

در طول بیست سال حاکمیت جمهوری اسلامی، رهبران شورای نظار و ائتلاف شمال به «دارایی‌های قارونی» دست یافتند. این ثروت‌اندوزی، نتیجه غضب اهرم‌های دولتی، اقتصادی، تجارتي و مالی کشور بود. خانواده‌های ربانی، مسعود، فهیم، عطا محمد نور، اسماعیل خان و قانونی، با ایجاد صدها شرکت خصوصی، شهرک‌های رهائشی، بلندمنزل‌ها، شرکت‌های

ترانسپورتی، انحصار تجارت مواد نفتی، انحصار قراردادهای اکمالاتی با قوای امریکایی و ناتو، و دستگاه‌های تلویزیونی، اقتصاد کشور را در بست در اختیار خود گرفتند (خالدی، تاریخ مستند افغانستان، ج ۲، ص ۳۰۲-۳۰۵).

این انحصار قدرت و ثروت، حس بی اعتمادی عمیقی در میان سایر اقوام، بخصوص پشتون‌ها، ایجاد کرد. آنها خود را در ساختار قدرت، تصمیم‌گیری ملی و سرنوشت کشور شریک نمیدیدند.

۳/۴- رشد گفتمان «خراسان‌طلبی» و «من افغان نیستم»:

یکی از پیامدهای مستقیم سیاست‌های قوم‌محورانه شورای نظام، رشد گفتمان «خراسان‌طلبی» در میان برخی روشنفکران و سیاستمداران غیرپشتون بود. لطیف پدram، از رهبران این جریان، در سال ۲۰۱۵ علناً از رهبران اقوام غیر پشتون تقاضا کرد که در مناطق خود «خودمختاری» اعلام کنند. او گفت: «زبان من فارسی است و کشور من خراسان نام دارد».

این اظهارات، پروسه «من افغان نیستم» را آغاز کرد و «خراسان‌طلبی» اوج گرفت. این گفتمان، که ریشه در مشکلات تاریخی و نارضایتی‌های قومی داشت، به جای تقویت هویت ملی فراگیر، به تجزیه بیشتر جامعه دامن زد. این در حالی بود که مفهوم «افغان» در طول تاریخ، به خصوص از دوران احمدشاه درانی، به عنوان «ملیت رسمی تمام اتباع کشور» تعریف شده بود و هویت فراگیر برای تمام اقوام محسوب می‌شد (خالدی، خراسان در آئینه افغانستان، فصل هشتم).

۳/۵- ایجاد «حکومت موازی» و سقوط جمهوری:

شاید بارزترین نمونه تضعیف نهادهای دولتی و قوم‌محوری، رفتار عبدالله عبدالله در سه دوره انتخابات ریاست‌جمهوری (۱۳۸۸، ۱۳۹۳ و ۱۳۹۸) بود. او در هر سه دوره، نتایج انتخابات را نپذیرفت و در نهایت در سال ۱۳۹۸، «حکومت موازی» ایجاد کرد. این حکومت موازی، عملاً در تمام زمینه‌های دولت-اردو، پولیس، اداره دولت، مطبوعات و غیره-به میان آمد دست آویز او برای این کار عدم پذیرفتن "حکومت تقلبی" بود. در حالیکه نه حامد کرزی و نه داکتر اشرف غنی در حضور شورای نظاری‌ها در کمیسیونهای انتخاباتی و در اداره ولایات چنین قدرتی نداشتند تا نتایج انتخابات را به نفع خود تغییر دهند. پیروزی آنها در انتخابات تنها و تنها ناشی از تفوق عددی نفوس پشتونها در یک جامعه عنعنوی بود که بزرگترین قوم در افغانستان از نظر عددی میباشد و این تفوق را نتایج تمام انتخابات‌ها تأیید کردند.

این اقدام عبدالله عبدالله و شورای نظار، مشروعیت نظام انتخاباتی را به شدت تخریب کرد و حس بی‌اعتمادی ملی را عمیق‌تر ساخت. در نهایت، این شکاف‌ها و ناکامی‌ها بود که زمینه‌ساز سقوط سریع دولت جمهوری اسلامی در اگست ۲۰۲۱ و بازگشت مجدد طالبان شد (خالدی، تاریخ مستند افغانستان، ج ۲، ص ۳۱۶-۳۲۰).

۴. قوم پشتون و پیروزی مجدد طالبان:

پیروزی مجدد طالبان در سال ۲۰۲۱ را، همانند پیروزی سال ۱۹۹۶، می‌توان تا حدی واکنش قوم پشتون در برابر این پروسه «پشتون‌ستیزی»، «افغان‌ستیزی»، «افغانستان‌ستیزی» و هرج مرج داخلی دولت دانست. طالبان، که عمدتاً از پشتون‌های غلجایی و مناطق جنوبی تشکیل شده‌اند، توانستند از نارضایتی عمیق پشتون‌ها از انحصار قدرت توسط تاجیک‌ها و هرج مرج داخلی دولت و نیروهای مسلح بهره‌برداری کنند و خود را به‌عنوان «مدافع حقوق پشتون‌ها» و «یک نیروی متحد کنند و با ثبات» معرفی نمایند.

این در حالی بود که سیاست‌های قوم‌محورانه شورای نظار، به‌جای تقویت همبستگی ملی، به تضعیف هویت مشترک افغان و تقویت واگرایی قومی انجامیده بود.

۵. درس‌های تاریخی برای حال و آینده:

۵/۱. برای افغانستان:

۱. خطر قوم‌محوری: تجربه شورای نظار نشان داد که هرگونه انحصار قدرت توسط یک قوم یا گروه خاص، نه تنها به تضعیف هویت ملی می‌انجامد، بلکه زمینه‌ساز بحران، جنگ و فروپاشی می‌شود. آینده افغانستان در گرو توزیع منصفانه قدرت و مشارکت همه اقوام در چارچوب یک نظام فراگیر است.

۲. حفاظت از سمبول‌های ملی: پرچم، سرود ملی، نام کشور و زبان مشترک، سمبول‌های هویت ملی هستند و تضعیف آنها به تجزیه جامعه می‌انجامد. هرگونه تغییر در این سمبول‌ها باید با اجماع ملی و با احترام به میراث مشترک تمام اقوام صورت گیرد.

۳. تقویت نهادهای ملی: اردوی ملی، پولیس و ادارات دولتی باید فراگیر، حرفه‌ای و غیرسیاسی باشند و به‌جای وفاداری به یک قوم یا گروه، به قانون اساسی و ملت افغانستان وفادار باشند.

۴. پرهیز از تحریکات قومی: گفتمان‌های تفرقه‌افکن مانند «من افغان نیستم» و «خراسان‌طلبی» که ریشه در نارضایتی‌های تاریخی دارند، باید با گفت‌وگوی ملی و رفع تبعیض جایگزین شوند. تقویت هویت فراگیر «افغان» که همه اقوام را در بر بگیرد، ضروری است.

۵/۲. برای دیاسپورای افغان:

۱. پرهیز از دامن زدن به شکاف‌های قومی: دیاسپورای افغان، به خصوص در کشورهای غربی، باید به جای بازتولید شکاف‌های قومی، به تقویت همبستگی ملی و گفت‌وگو مشترک افغانی بپردازد. پیروزی‌های فردی (مانند انتخاب عایشه وهاب به کانگرس آمریکا) باید مایه افتخار تمام افغان‌ها باشد، نه موضوع رقابت و تحقیر قومی.

۲. نقش رسانه‌ها و روشنفکران: رسانه‌های دیاسپورا و روشنفکران افغان باید به جای تشدید تنش‌های قومی، به ترویج فرهنگ گفت‌وگو، مدارا و همزیستی مسالمت‌آمیز بپردازند. نقد سازنده باید جای تحریک و تحقیر را بگیرد.

۳. حمایت از نهادهای مدنی: نهادهای مدنی دیاسپورا باید بر تقویت جامعه مدنی فراگیر، حمایت از حقوق بشر و مبارزه با همه‌گونه تبعیض متمرکز شوند. اتحاد ملی و همبستگی فراگیر، تنها راه نجات افغانستان از بحران کنونی است.

۶. جمع بندی:

دوره شورای نظار (۱۹۹۲-۱۹۹۶) و تداوم آن در جمهوری اسلامی (۲۰۰۱-۲۰۲۱)، یکی از تلخ‌ترین و عبرت‌آموزترین مقاطع تاریخ معاصر افغانستان است. در این دوره، به نام مبارزه با «دولت پشتون‌محور»، پروسه‌ای آغاز شد که به تضعیف سمبول‌های ملی، اضمحلال اردوی ملی، انحصار قدرت و ثروت توسط یک حلقه محدود، و رشد گفت‌وگوهای تفرقه‌افکن انجامید. این پروسه، در نهایت به فروپاشی دولت جمهوری و بازگشت مجدد طالبان منجر شد.

درس بزرگ این دوره برای افغانستان و دیاسپورای افغان آن است که هیچ قوم، مذهب یا گروهی نمی‌تواند به تنهایی سرنوشت افغانستان را تعیین کند. هویت ملی افغانستان، یک هویت متکثر و فراگیر است که تمام اقوام، زبان‌ها و مذاهب را در بر می‌گیرد. آینده افغانستان در گرو احترام به این تنوع، توزیع منصفانه قدرت، تقویت نهادهای ملی و پرهیز از هرگونه قوم‌محوری و تفرقه‌افکنی است. تنها در این صورت است که می‌توان از "چرخه شوم بحران، جنگ و فروپاشی" رهایی یافت و به "ثبات، توسعه و همزیستی مسالمت‌آمیز" دست یافت.

مراجع و منابع:

۱. خالدی، نوراحمد. ۲۰۲۶. (تاریخ مستند افغانستان، جلد دوم. بریزبن: انجمن تاریخ افغانستان).

۲. خالدی، نوراحمد. ۲۰۲۶. (مکتب حکومت داری پشتون: هفت قرن تکامل سیاسی (قرن ۱۱ تا ۱۸ میلادی). بریزبن: انجمن تاریخ افغانستان).

۳. خالدی، نوراحمد). ۲۰۲۵. (خراسان در آئینه افغانستان: کاوشی در هویت تاریخی و واقعیت‌های جغرافیائی. بریزبن: انجمن تاریخ افغانستان.
۴. شجاع، ر. (۲۰۲۶). زبان به مثابه قدرت: ملی‌گرایی زبانی طالبان و به‌حاشیه‌راندن دری در افغانستان پس از ۲۰۲۱. مطالعات قومیت و ملی‌گرایی.
۵. بارفیلد، توماس). ۲۰۱۰. (افغانستان: تاریخ فرهنگی و سیاسی. پرینستون: انتشارات دانشگاه پرینستون.
۶. لی، جان‌تان). ۲۰۱۸. (افغانستان: تاریخ از ۱۲۶۰ تا امروز. لندن: ریکشن بوکس.
۷. گزارش‌های کمیته نظارت بر حقوق بشر (HRW) و عفو بین‌الملل (Amnesty International) در مورد وضعیت اقلیت‌های قومی و مذهبی در افغانستان (۲۰۲۱-۲۰۲۶).
۸. قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان (مصوب ۱۳۸۲).
۹. ویلیام میلی و امین صیقل: **Saikal, Amin, and William Maley. Regime Change in Afghanistan: Foreign Intervention and the Politics of Legitimacy.** Boulder: Westview Press, ۱۹۹۱.

پایان